

## مادر در اشعار بدر شاکر السیاب و فریدون مشیری

دکتر روح الله هادی استادیار دانشگاه تهران  
فلاح حسن عباس  
دانشگاه تهران- دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
گروه زبان و ادبیات فارسی  
thiqaruni.org

مادر در شعر بدر شاکر السیاب

شاعران در طول تاریخ درباره مادر اشعار زیادی سروده‌اند، و از صفات حمیده وی در برپا داشتن زندگی و خانواده تجلیل کرده‌اند، زیرا مادر دارای نقشی بزرگ در ساختن جامعه و پرورش فرزندان بر پایه ارزشهای دینی و ملی است.

برای سیاب مرگ مادر در روزگار کودکی، حادثه- ای جانکاه و بنیان کن بود و این امر در اشعار او تأثیری نمایان دارد، واقعه‌ای که در کودکی‌اش رخ داد و تأثیری بزرگ بر زندگی اجتماعی و ادبی او گذاشت. غم و اندوه سیاب در سوگ مادرش در شعر او نمودی آشکار و خاص دارد، این امر، اتفاقی است که او نتوانست خود را هیچگاه از تأثیر آن برهاند. مادر برای سیاب نخستین ایستگاهی قرار می‌گیرد که در مسیر زندگی از آن می‌گذشت. سیاب تشنه مهربانی مادر خویش بود و وقتی مادر او درگذشت او معنای مردن را نمی‌فهمید. بعد از مرگ مادرش او را همیشه در خواب می‌دید. احساس می‌کرد که دردی نامشخص او را در شب بیدار می‌کند، وقتی سیاب به زبان کودکان می‌پرسید که مادرش کی بر می‌گردد، دیگران با این که می‌دانستند که مادر هرگز باز نمی‌گردد و در زیر خاک آرمیده است، به او می‌گفتند که فردا، پس فردا باز می‌گردد، این انتظار بر اندوهش می‌افزود، وقتی که با دوستانش سرگرم بازی بود آنان از مرگ مادرش حرف می‌زدند حرفشان را باور نمی‌کردند:

تثائب المساء والعیوم ما تزال  
خمیازه کشید و ابرها همچنان  
تَسْحُ مَا تَسْحُ مِنْ دموعها الثقال .  
سرشک سنگین خود را فرو می‌بارند  
كَأَنَّ طِفْلاً بَاتَ يَهْدِي قَبْلَ أَنْ يَنَامَ :  
همچون کودکی که  
پیش از خواب هذیان می‌گوید  
بِأَنَّ أُمَّهُ الَّتِي أَفَاقَ مِنْدُ عَامِ .  
کودکی که سالی  
پیش چون از خواب بیدار شد  
فَلَمْ يَجِدْهَا ، ثُمَّ حِينَ لَحْ فِي السَّوَالِ  
ومادر را نیافت  
سپس پیوسته جویای او شد  
قَالُوا لَهُ : بَعْدَ عَدِّ تَعَوْدِ  
به او گفتند  
پس فردا باز خواهد گشت  
لَا بَدَّ أَنْ تَعَوْدَ  
حتماً باز  
خواهد گشت

بدر شاکر السیاب و فریدون مشیری شاعرانی از دو ادب مختلف‌اند، بدر شاکر السیاب از شاعران نامی عراق و جهان عرب است؛ بسیاری از اشعارش به زبان‌های دیگر ترجمه شده است. مشیری نیز از شاعران بزرگ ادبیات معاصر ایران است و در این کشور و خارج از آن شهرت فراوانی دارد؛ او نیز اشعارش به دیگر زبان‌ها ترجمه شده است.

از خواندن اشعار این دو شاعر بزرگ در می‌یابیم که با وجود آنکه ظاهراً هیچگونه تأثیر و تأثری میان این دو شاعر وجود ندارد در اشعارشان دیدگاه نسبتاً همانندی درباره مادر دارند و می‌توان گفت که هر دو شاعر در این خصوص احساسات و شعوری مشترک داشته‌اند. واژه‌های کلیدی: سیاب، مشیری، مادر، شعر معاصر ایران و عرب.

### مقدمه

در طول تاریخ و در هر تمدنی نگرش ویژه‌ای نسبت به زن بخصوص در نقش مادر وجود داشته که این نگرش بر اساس آداب و رسوم و سطح فکری، اجتماعی و فرهنگی آن جوامع بوده است.<sup>۱</sup>

مادر در شعر شاعران معاصر، ارجمند ستوده است، بسیاری از شاعران، از عشق و علاقه او سخن گفته‌اند. مادر، دارای جایگاهی عظیم، بزرگ، بلند مرتبه و ارزشمند است؛ شکوه و عظمت مردان در برابر وی ناچیز شمرده می‌شود زیرا او سازنده نسلهاست. دامن او نخستین مدرسه‌ای است که کودک درسهای زندگی را در آن فرا می‌گیرد، بدان دل می‌بندد و درس اخلاق می‌آموزد. شعر عربی و فارسی علاوه بر فواید بسیار در دنیای امروز مانند یک رسانه عمل می‌کند که از ویژگیهای این رسانه اولاً پختگی و ثانیاً گسترش آن در میان ایران و کشورهای عربی است. می‌توان گفت که شعر عربی و فارسی در تمامی دوره‌های تاریخی بیان‌کننده واقعیهای اجتماعی بوده است.

در این مقاله تلاش کرده‌ایم به بررسی جنبه‌هایی از نگاه شاعر ایرانی و عرب تبار (مشیری و سیاب) درباره مادر پردازیم و نقش و تأثیر وی را بر زندگی آنها نشان دهیم، امید که مقبول افتد و کاستیهای آن مورد عفو قرار گیرد.

وان تهامس الرفاق أنهما هناك هر چند که همبازیهایش  
با یکدیگر نجوا می کردند که او آنجا  
فی جانب التل تنام نومة اللحد در کنار تپه  
به خواب مرگ رفته است  
تسّف من ثرابها وتشرب المطر<sup>iii</sup> .  
از خاک خود  
می خورد و از آب باران می نوشد.]

آنگاه که سیّاب چشم بر این جهان گشود مانند هر  
کودک دیگر رابطه‌ی عمیق در درون خویش با مادرش  
احساس می‌کرد، او در آغوش مادرش آرام می‌گرفت، خود  
را جزئی از او احساس می‌کرد و روز به روز این رابطه  
قویتر می‌شد. این نزدیکی تا شش سالگی که وی مادر  
خویش را از دست داد، ادامه یافت و همین وابستگی  
سبب شد که درگذشت مادر و نبود او در سال‌های بعدی  
عمر سیّاب سبب او را وادار کند تا گاه و بیگاه درباره  
محرومیت خود از مهر مادری حرف بزند و در همه  
اشعاری که درباره مادرش سروده به محرومیت خود از  
مهر مادر اشاره کند. او کسی را نمی‌یافت که جای خالی  
مادرش را پر کند در جایی می‌گوید: «فقدت أمي ومازلت  
طفلاً صغيراً. فنشأت محروماً من عطف المرأة وحنانها،  
وكانت حياتي وماتزال كلها بحثاً عمّن تسدّ هذا الفراغ.  
وكان عمري انتظاراً للمرأة المنشودة، وكان حلمي في  
الحياة أن يكون لي بيت أجد فيه الراحة والطمأنينة. وكنّت  
اشعر أني لن أعيش طويلاً.»<sup>iv</sup>

[ زمانی که کودکی نوپا بودم مادرم را از دست دادم.  
و در حالی بزرگ شدم که از مهر و محبت زنانه  
محروم بودم. در طول زندگی خود و تاکنون نیز در  
پی کسی هستم که جای خالی او را برایم پر سازد.  
سراسر زندگی‌ام در انتظار زن رویایی خود بودم..  
تنها آرزویم داشتن خانه و خانواده‌ای بود که در آن  
شهد آسایش و اطمینان را بچشم و پیوسته احساس  
می‌کردم که زندگی‌ام دیری نخواهد پانید.]

و در شعری به نام «خیالک» (خیال تو) که در سال  
۱۹۴۴ م سروده است، چنین شکایت می‌کند:

خيالك من أهلي الأقربين      أير، وإن كان لأيعقل  
أبي منه جردتني النساء      وأمي طواها الردى المعجل  
ومالي من الدهر الأراضك      فرحماك فالدهر لا يعدل  
تمنيت لو كنت ربحاً تمر      على الظل ولهي فلا تعدل<sup>v</sup>

[ شاید در باور نگنجد اما خیال تو از بودن در کنار  
نزدیکان نیز شیرین‌تر است.

زنان، پدر مرا از من ربودند و مرگ نابهنگام، مادرم را  
در بر گرفت.

در این زمانه جز رضای تو، در پی چه هستم؟ پس رحمی  
بنما که روزگار ستمگر است.

کاش چون بادی بودم که بر سایه‌ی او گذر می‌کردم تا  
هرگز مرا سرزنش نمی‌کرد.]

کودک در هنگام رشد در چهار چوب فضایی از  
روابطی که جهان اجتماعی او را می‌سازد، زندگی می‌کند،  
و جهان اجتماعی او از گروه‌های مختلفی تشکیل می‌شود  
که اطرافیان او در خانواده (پدر و مادر، برادران

و خواهران، خویشاوندان) یا افرادی هستند که در مدرسه  
و خارج از آن با آنها مرتبط است، این روابط برای کودک  
خیلی مهم است زیرا این روابط و مناسبات نقشی مهم،  
و موثر در رشد وی دارند و به کودک کمک می‌کنند تا با  
الگو پذیری، روند اجتماعی شدن را به درستی طی کند و  
از ایفای نقشی که بعدها جامعه به او محول می‌نماید، بر  
آید و بدین سان ضمن فراهم شدن فرصت‌های سالم برای  
ایجاد ارتباط با دیگران، رشد و بالندگی کودک میسر می-  
شود.<sup>vi</sup> با تأمل در شعر سیّاب درمی‌یابیم که مرگ مادر بر  
احساسات او غالب است، اندوه این حادثه در اعماق  
وجود سیّاب تا پایان حیاتش در سال ۱۹۶۴ م باقی می-  
ماند. این امر در سرگردانی درونی که شخصیت سیّاب با  
آن از دیگران متمایز می‌شود، دخیل است. ریشه‌های  
سرگردانی او را در این حادثه باید جستجو کرد. این فقدان  
در جان شاعر ریشه می‌دواند و سراسر زندگی او را در  
خود می‌گیرد. تسلط تصویر مادر در گذشته نه فقط بر  
دوران کودکی سیّاب، بلکه بر همه‌ی مراحل زندگی روانی  
و شعری او سایه می‌افکند و تأثیر می‌گذارد.<sup>vii</sup>

سیّاب مادرش را که دیگر زنده نیست صدا می‌زند،  
او شب‌ها را بیدار می‌ماند، و امید دارد که صدای مهربان  
مادرش را بشنود، اما دریغاً که هیچ صدایی در شب جز  
باد بر در نمی‌کوبد.

او امید دارد که مادرش هنوز زنده باشد:

الباب ما قرعته غير الريح في الليل العميق [ در ژرفای  
شب جز باد کسی بر در نزد.

الباب ما قرعته كفك      دست تو بر در نزد.  
أين كفك والطريق      دستانت کجايند؟ راه کجاست؟

الباب ما قرعته غير الريح ...      جز باد کسی بر در نزد  
أه لعلّ روحاً في الرياح أه شاید روحی سرگردان در بادهای  
هامت تمر على المرافى أو محطات القطار  
بر بندرها و ایستگاه‌های قطار بگذرد

لتسائل الغرباء عني، عن غريب امس رح  
تا از غریبه‌ها سراغ مرا بگیرد، غریبی که تا

دیروز روی پاهایش راه می‌رفت

يمشي على قدمين، وهو اليوم يزحف في انكسار.<sup>viii</sup>  
و امروز نا توان و زمینگیر است.]

شاعر می‌کوشد که تصویر مادر ورقّت قلب او را  
ترسیم کند. مادر در این شعر نمادی است از بازگشتن به  
ریشه‌ها، به آغازها و گوهر خاطرات و یادهاست.  
بازگشتن به گوهر حقیقت، بازگشتن به ترمیم ویرانی‌ها و  
هستی بخشیدن به قالب‌های فروشکسته و یادمان‌های  
کودکی. اینجاست که شاعر به عوالم کودکی باز می‌گردد و  
از ورای آن مادر در گذشته‌اش را به زاری فرا می‌خواند:  
هي روح أمي هزها الحب العميق [ آن روح، روح مادرم  
است که مهر عمیق مادرانه به  
حُب الامومة فهي تبكي! اهتزازش در آورده است.  
او گریه می‌کند.

أه ياولدي البعيد عن الديار! أه ای فرزند دور از دیارم!

ویلاه ! کیف تعوذ وحدك ، لا دليل و لا رفيق! / افسوس  
چگونه تنها، بی راهنما و بی همراه

باز می‌گردی؟

أماه ليتك لم تغيبني خلف سور من حجار / مادرم ای کاش  
پشت دیواری از سنگ‌ها پنهان نمی

شدی

لا باب فيه لكي أدق و لا نوافذ في الجدار / نه درى وجود  
دارد تا بر آن زخم و نه روزنه‌ای در

دیوار

كيف انطلقت على طريق لا يعوذ السائرون / چگونه به  
راهی رفتی که رفتگان از آن راه

باز نمی‌گردند؟

من ظلمة صفراء فيه كأنها عسق البحار؟ / از حجم  
تاریکی‌ای! که چون تاریکی دریاهاست؟  
كيف انطلقت بلا وداع فالصغار يولولون، / چگونه بی وداع  
رفتی؟ بچه‌ها ناله سر می‌دهند،

يتراخضون على الطريق ويفزعون ويرجعون / در راه می-  
دوند اما می‌هراسند و باز می‌گردند

ويسائلون الليل عنك وهم ليعودك في انتظار؟ / و در  
انتظار آمدنت، سراغت را از شب می

گیرند.

الباب تفرعه الرياح لعل روحاً منك زار هذا الغريب هو  
ابنك السهران يحرقه الحنين. ix / بادها بر در می  
زنند شاید روح تو باشد که به دیدار این غریبه آمده‌است؛  
فرزند شب زنده دار تو که آتش اشتیاق او را سوزنده  
است. ]

وقتی که ابیات بالا را می‌خوانیم به دو نکته مهم می‌رسیم  
:

نخست آنکه این تصاویر در خیال شاعر جان گرفته و  
بازتاب نیاز شدیدی است که بیانگر عطش شاعر به  
مهربانی و محبت است؛ محبتی که نمی‌تواند از دیگران  
انتظار داشته باشد، این امر همیشه باعث می‌شد سیاب  
بازگشتن مادر خود را تصور کند. می‌توانیم نتیجه بگیریم  
که اگر سیاب در خانواده با ثباتی در دوران کودکی و  
نوجوانی می‌زیست، می‌توانست تاثیر جانکاه مرگ مادر  
خود را تا حدودی تحمل نماید و با این مسأله کنار آید.

دوم اینکه در چهار بیت آخر شعر، سیاب می‌پذیرد که  
خیال دیدار در گذشتگان امری غیر ممکن است. این  
دریافت مسولیت بزرگتری به سیاب می‌بخشد که اشعارش  
را به شکلی هنری‌تر بنویسد و همین امر باعث می‌شود تا  
به اسطوره‌ی رستاخیز تموز<sup>x</sup> برای بیان احساسات خود  
متوسل شود، همین‌طور در می‌یابیم تولد دوباره برای  
انسان تنها روشی است که برای سیاب این امکان را  
فراهم می‌سازد که در عالم خیال با مردگان دیدار کند.

با این تمهید سیاب به رویکردی نو در نگاه به مرگ و  
زندگی دست می‌یابد و از این رهگذر می‌توان به عمق  
کلام وی راه برد و بدان دست یافت. xi

شاعر اعتراف می‌کند که با خاطره‌ی مادر خود در  
طول زندگی خود می‌زیسته، و ممکن نیست که این امر بر  
حیات وی بی‌تأثیر باشد. در مدتی بیش از سی سال  
ترسیم نقشی خیالی از مادر، به سیاب شخصیتی متمایز  
بخشید و بر شعر او تأثیری عمیق نهاد. این ناکامی، خود،  
نتیجه‌ی اصرار و سماجت سیاب برای مواجهه با مرگ  
مادرش بود. محرومیت سیاب از مهر مادری در کودکی  
موجب شد تا رنج بسیاری را متحمل شود.

مادر در شعر فریدون مشیری

« زن » به منزله‌ی « مادر » همچون « زن »  
به منزله‌ی « معشوق » در شعر مشیری جایگاهی ویژه  
دارد. طبیعی است که در شعر مشیری - در مقام یک  
شاعر رومان‌تیک - شاهد نگرش و گرایش‌های خاصی به  
« مادر » و « مادری » باشیم. علل و انگیزه‌ها یاد کرد  
مشیری از مادر جدا از اینکه نتیجه‌ی عاطفه‌ی برتر و  
احساس جوشان شاعرانه اوست به دلیل مرگ مادر در  
سال‌های جوانی است، مرگی نا‌پهنگام که تأثیری جانکاه  
و عمیق بر روح شاعر نهاد؛ خاطره‌ی دردناکی که تا پایان  
عمر مشیری و بر تمامی احساسات و عواطفش غلبه  
نمود و ذهن و زبان او را به تسخیر در آورد. مشیری در  
شعر خویش نگاهی گوناگون و چند جانبه به مادر دارد و  
از زوایای متعددی به آن نگریسته است. گاه این نگاه و  
احساس ناشی از آن، برگرفته از زندگی شخصی و  
خصوصی او و در پیوند با مسائل خانوادگی است و گاه  
گستره‌ای فراگیرتر و عمومی‌تر می‌یابد و از رنج و ایثار  
و صبوری مادر در مقامی و مجالی گسترده‌تر سخن می-  
گوید. مادر در فضای شعری او چنان جایگاهی دارد که  
گاه خود واژه‌ی « مادر » برای او کارکردی بیانی و زیبا  
شناختی پیدا می‌کند که شاعر با توسل به آن، رویدادها و  
پدیده‌ها را به شکلی تازه و بدیع، تعبیر و تفسیر می‌کند.

مادر در بینش مذهبی و فرهنگ و ادبیات غنی  
ایرانیان جایگاه والایی دارد. شاعران و گویندگان بزرگ  
ایران هر یک به گونه‌ای مقام مادر را گرامی داشته و بر  
لزوم نکوداشت مادر این دُر نایاب تاکید کرده‌اند. در  
شعر « مادر » از دفتر « تشنه‌ی توفان » مشیری با ردیف  
کردن تصاویری متعدد همچون زیستن در آبادگاهی چون  
بهشت و برخورداری از نعمت‌های بی‌همتای ابدی، جاه و  
مقامی همچون اسکندر و سلیمان داشتن را در مقابل لذت  
یک لحظه حضور مادر در زندگی، خوار و ناچیز می-  
شمارد و نعمت مادر داشتن را بر آن همه ساز و برگ  
ترجیح می‌دهد:

تاج از فرق فلک برداشتن

جاودان آن تاج بر سر داشتن

در بهشت آرزو ره یافتن

هر نفس شهدی به ساغر داشتن

روز، در انواع نعمت‌ها و ناز ،

شب بُتی چون ماه در برداشتن .  
صبح ، از بام جهان چون آفتاب ،  
روی گیتی را منور داشتن  
چون صبا در « مزرع سبزِ فلک »  
بال در بالِ کبوتر داشتن  
حشمت و جاهِ سلیمان یافتن ،  
شوکت و فرّ سکندر داشتن  
تا ابد در اوجِ قدرت زیستن  
ملکِ هستی را مسخر داشتن؛  
بر تو ارزانی ، که ما را خوشتر است  
لذتِ یک لحظه : مادر داشتن .<sup>xii</sup>

[ إذا أخذت تاج السماء ووضعتهُ على رأسك الى الابد |  
وسلكت طريقاً يوصلك الى جنّة الاماني | وكأسك دائماً  
ملئته بالشراب الهنيء | وكل ايامك مفعمة بالنعمة والهناء  
| وفي كل ليلة ترتمي في أحضانك حسناء كالقمر |  
وصبحك كالشمس التي تُنير الدنيا | ومثل ریح الصبا تطير  
كالحمام | وكان لديك ملك سليمان وهيبة الاسكندر والوجود  
كُلُّهُ تحت تصرفك | كل هذا لك مجاناً بشرط أن تكون لديّ  
أمّ للحظة واحدة.]

پیداست چنین احساسی نسبت به مقام و منزلت مادر در نگرش مشیری، چقدر می تواند در فقدان و نبود مادر جریحه دار شود و غم از دست دادنش تا مغز استخوان شاعر نشست و نفوذ کند. باخواندن اشعار فریدون مشیری درمی یابیم که این شاعر نیز به بزرگداشت مادرش اهتمام می ورزید و این جنبه در اشعارش کاملاً روشن است، واقعه مرگ مادر تاثیر بزرگی بر زندگی اجتماعی و ادبی او گذاشته و غم و اندوه ناشی از آن به شعر این شاعر رومانتیک جلوه و جلای خاصی بخشیده است. از زمانی که ساکن مشهد بودند بیماری گریبان اعظم السلطنه مادر مشیری را گرفته بود مشیری که در وزارت پست و تلگراف استخدام شده بود. و در سال ۱۳۲۰ ش به تهران مهاجرت کرد اما اندکی پس از این مهاجرت در روز ۲۴ تیر ماه ۱۳۲۴ ش مادر درگذشت و در مسگرآباد مدفون شد و فریدون به یاد همه مهربانی های او درخت سروی بر مزار وی کاشت.

« نوزده ساله بودم که مادرم ، موجودی که همه هستی ام به او بسته بود، در گذشت. من در مرگ او، اشکهایم را در کلماتی ریختم و شعری گفتم که برادر بزرگم منصور، پس از خواندن آن به من نامه ای نوشت که تو نابغه شعر هستی و این تعارف برادرانه نیست» مشیری خودش می- دانست که گام را در راهی بی پایان می گذارد اما آنچه به کار وی رنگ و رونقی می داد صمیمیتی بود که در بیان احساسش بکار می برد. مشیری در همان نوزده سالگی غزلی ساخته بود که دو بیت آن چنین است:

فغان کز آنهمه عشق و امید یاری تو  
دلی شکسته بجا مانده یادگاری تو  
نه مکنتی که نمایم نثار خاک رخت

نه مادری که فرستم به خواستگاری تو. <sup>xiii</sup>

[ آه... لم یبق من حبی و آمالی لك سوى قلب منکسر  
| آتی لست بغنی لكي أنثر الاموال على قدميك، وليس لدي  
أم حتى ارسلها لخطبتك.]  
بی شک یادها و خاطره های کودکی تاثیر عظیم  
و عمیقی در روح و روان مشیری بجا گذاشته بود. زبان  
خطابی شعر، بازگشت به خاطره های کودکی است،  
و بازگشتن به روزهای اول و آنچه در ذهن شاعر ثبت  
و ضبط شده، نقشی پر رنگ از زمانهای سپری شده است  
که به ضمیر او خوش نشسته است: <sup>xiv</sup>  
با این که سال هاست  
دست دراز مرگ

جسم تو را به خاک بیابان سپرده است  
هر جا که من سرود و سخن ساز می کنم  
پروانه وار ، هر سو  
پرواز می کند  
بر روی من\_ چو عهد دلایز کودکی  
لبخند می زند. <sup>xv</sup>

[ على الرغم من مضي سنين على وفاتك ودفنك في الثرى  
| ففي كل مكان اذهب اليه لإنشاد الشعر فذكرياتك كالفرشة  
مُحلقة في كل جانب وتُقابلني بابتسامة كأبتسامتك لي في  
صباي.]

شاعر در تصویر شعری زیر به طرز نیکو رویای دیدار با مادرش را بیان می کند ، در وقت غروب لحظاتی چند به سایه مادرش نگاه می کند ، سایه مادرش می خندد .. گویی در سایه روشن و همناک غروب سایه ای مادر جان می گیرد و دیگر این مادر اوست که با شاعر می خندد در شعری به نام « سرو » از کتاب « ابر و کوچه » که شاعر در آغاز آن، عبارت: « برای برادرانم منصور و منوچهر» را نوشته است و اولین بار در سال ۱۳۴۰ ش به چاب رسیده، می بینیم که مشیری وابستگی عمیقش را به مادر ابراز می دارد، شاعر مادر در گذشته را خطاب قرار می دهد . بر مزار مادر که زیر سایه ای سروی قرار گرفته ، نشسته و از اینار روح و عظمت جان او در شگفت شده است. مادر اگر چه مرده اما گویی روح او دوباره در قامت نهال سروی که بر خاک او روییده سبزی و سرزندگی را آغاز کرده است . باوری اسطوره ای در ذهن شاعر جان می گیرد ، تناسخی در نبات که از روح و جان مادر مایه گرفته است، با فرا رسیدن شب غمناک گور مادر را ترک می گوید و به شهر باز می گردد. مشیری معتقد است که مادر خوب و مهربان او دارای روحی عظیم و عشقی بزرگ است تا آن جا که حتی بعد از مرگ نیز آرام نمی گیرد و همواره به یاد فرزند خود است. در شعر بلند « سرو » ضمن بیان این مطلب از سرو نازی یاد می کند که در کنار مادرش روییده است و شاعر هر سال با دلی غمگین و خسته به سوی آن می رود و غرق در ظلمت این راز شگفت می شود و یک روز در گذرگاه غروب و در غم آویز افق سایه مادر را می بیند که از سرو جدا می شود و می خندد: <sup>xvi</sup>

مادر ، ای مادر خوب

این چه روحی است عظیم

وین چه عشقی ست بزرگ  
 که پس از مرگ نگیری آرام؟  
 تن بی جان تو، در سینه خاک  
 به نهالی که در این غمکده تنها مانده ست؛  
 باز جان می بخشد!  
 قطره خونی که به جا مانده در آن پیکر سرد  
 سرو را تاب و توان می بخشد!  
 شب هم آغوش سکوت  
 می رسد نرم ز راه  
 من از آن دشت خموش،

باز رو کرده به این شهر پر از جوش و خروش،<sup>xvii</sup>

[ آیتها الأم الفاضلة ما هذه الروح التي لديك؟  
 ماهذا الحب الذي تمتلكيه؟ والذي لم يهدأ حتى بعد موتك.  
 فجسمك الذي لا حياة فيه، يُغذي هذه الشجرة روحاً وهي  
 في هذا المكان الحزين وقطرة الدم المتبقية في جسمك  
 الميت تُغذي شجرة السرو بالقوة والطراوة. فالليل والهدوء  
 يأتيان معاً ببطيء. إني تركت الصحراء الهادئة وأتيت إلى  
 المدينة الصاخبة.]

در نظام فکری مشیری و تلقی و تعبیر او از  
 پدیدهها، « مادر » جدا از آن که منبع فیاض و جوشان  
 عطوفت و مهر و تجسم ایثار و از خودگذشتگی است، گاه  
 منظوری بیانی و زیبا شناختی می یابد از آنجا که مادر و  
 سایه روشن هایی که در حیات ما داشته، طی سالها در  
 ذهن و زبان و ناخود آگاه همگان ظرفیتی ویژه و خصلتی  
 متمایز، ارجمند و ممتاز دارد. شاعر هوشیارانه بادرک  
 این نکته هر جا به تعبیری مانند بیکرانگی و ایثار، رنج،  
 صبوری و دردمندی نیاز داشته مادر را در قالبی نمادین و  
 در مقام عنصری بیانی - که معمولاً مشبه به قرار می  
 گیرد - به کار می گیرد و از این رهگذر به خیال  
 شاعرانه اش قدرتی مضاعف و توانی دو چندان می بخشد.  
 مشیری در شعرهایش بارها، مصادیقی همچون دریا،  
 سرزمین و زادبوم را برای ترسیم شاعرانه تر آن، به مادر  
 مانند می کند و بدانها هیأتی مادرانه می بخشد با هم می-  
 خوانیم:

ای برسر بالینم، افسانه سرا، دریا!

افسانه عمری تو، باری به سرا دریا

تو، مادر بی خوابی، من کودکی بی آرام

لالایی خود سر کن از بهر خدا دریا

دریاب مرا دریا، دریاب مرا، دریا!<sup>xviii</sup>

[ أيها البحر يا من جَلست بقربي وتقص حكاية  
 لاتقص اسكت لانتك قصة العمر | أنت أم لاتنام وأنا طفل  
 قلق | كرما لله هدهد لي، أيها البحر ساعدني، أيها البحر  
 ساعدني.]

ودریا، این مادر همیشه صبور و شکبیا در گوش او می  
 خواند استواری، بردباری، جوشش، تپش، کوشش،  
 تکاپو و بی قراری را که بد دردی است جان دادن به  
 مرداب:<sup>xix</sup>

من خواب نیستم!

خاموش اگر نشستم،

مرداب نیستم!

روزی که بر خروشم و زنجیر بگسلم؛  
 روشن شود که آتشم و آب نیستم!<sup>xx</sup>

الكلام هنا للبحر ( الأم ): [ أنا لست بنام | عندما أهدأ  
 لاأتكلم | إني لست بمستنقع حتى أصمت | ففي اليوم الذي  
 أصرخ وأقطع القيود | يتبين بأنني لست بماء | إنما نار. ]  
 دریا نماد مادر مهربان و عطوفی است که گوش دل به  
 درد و اندوه و غم فرزند می سپارد و تلاطم امواج، تپیدن-  
 های دل بی تاب اوست:<sup>xxi</sup>

به دریا شکوه بردم از شب دشت

و از این عمری که تلخ تلخ بگذشت

به هر موجی که می گفتم غم خویش

سری می زد به سنگ و باز می گشت<sup>xxii</sup>

[ شكوت البحر من ظلمة الصحراء | من هذا العمر  
 الذي يمر بمرارة | حدثت الموجة عن حزني فضربت  
 رأسها بصخرة الساحل ثم عادت.]

شاعر بادلی گرفته و چشمی پر اشک، با بغضی شکسته  
 در گلو، به دریا، این «فشانده گیسو» این « گشوده سیما  
 « این « همیشه مادر» روی خطاب دارد.<sup>xxiii</sup> با  
 استفاده از صنعت جانبخشی personification به  
 دریا هیأتی انسانی بخشیده و او را مخاطب خویش قرار  
 داده است، یا به تعبیری دیگر بر مبنای مجاز عقلی (   
 اسناد مجازی ) یعنی اسناد فعل به فاعل غیر حقیقی،  
 دست به نوعی جاندارانگاری برای دریا زده است. دریا  
 در قامت مادری فشانده گیسو و گشوده سیما برای فرزند  
 دردمند خویش کلامی و نوایی ساز می کند و او را به  
 کوشش و صبوری، به خراش و خروش می خواند:

سلام دریا، سلام دریا، فشانده گیسو! گشوده سیما!

همیشه روشن، همیشه پویا، همیشه مادر، همیشه زیبا!

سلام دریا، سلام مادر، چه می سراپی؟ چه می نوازی؟

بلور شعرت همیشه تابان، زبان سازت همیشه شیوا

چه تازه داری بخوان خدا را، دلم گرفته دلم گرفته

که از سرودم رمیده شادی، که در گلویم شکسته آوا

خروش گفتی؟ چه چاره سازد صدای یک تن در این بیابان

خراش گفتی؟ که ره گشوده به زور ناخن زسنگ خارا؟  
 xxiv

[ سلام أيها البحر البشوش ذا الجداول المنثورة | فانك  
 مضيء، متحرك، أم، جميل دائماً | سلام أيها البحر | سلام  
 أيها الأم | ماذا تنشئ وماذا تعزف | يا حبذا أن يكون  
 شعرك دائماً مضيئاً | ولغة عزفك دائماً بليغة | كرما لله عن  
 لي كل ما بحوزتك من أغان جديدة | فأنني حزين فالفرح قد  
 فر من انشودتي و الصوت تكسر في حنجرتي | أقلت لي  
 اصرخ، لكن ما تأثير صوت شخص واحد في هذه الصحراء  
 | أقلت لي خرمش فمن الذي شق طريقاً في الحجر بواسطة  
 الاظافر؟]

نتیجه گیری

مادر در شعر سیاب و مشیری جایگاهی

ویژه دارد و اشعار این دو شاعر به رابطه‌ی

xiii - یکتا، محمد علی شاکری. آسمانی تر از نام خورشید ، جلد ۱ ، ص ۷۵.

xiv - یکتا، محمد علی شاکری. آسمانی تر از نام خورشید. جلد ۱ . ص ۶۰۹.

xv - مشیری ، فریدون . بازتاب نفس صبحدمان . کلیات اشعار. جلد ۲ . شعر آن انتظار شیرین . ص ۱۴۷۹ .

xvi - ابراهیمی ، علیرضا ابراهیم آبادی . اشکی در گذرگاه تاریخ . بررسی محتوای آثار و بیان احوال فریدون مشیری . ناشر قهستان . چاپ اول . ۱۳۸۳ . صص ۶۵-۶۶ .

xvii - مشیری ، فریدون . بازتاب نفس صبحدمان ، کلیات اشعار ، جلد ۱ ، شعر سرو ، ص ۳۲۱ .

xviii - مشیری ، فریدون . بازتاب نفس صبحدمان . کلیات اشعار . جلد ۱ . شعر در یاب مرا دریا . ص ۴۱۸

xix - مشیری ، مهشید . ص ۱۷

xx - مشیری ، فریدون . بازتاب نفس صبحدمان . کلیات اشعار . جلد ۱ . شعر فریادهای خاموشی . ص ۷۵۶ .

xxi - دهباشی ، علی . به نر می باران ، ص ۳۸۳ .

xxii - مشیری ، فریدون . بازتاب نفس صبحدمان . کلیات اشعار . جلد ۱ . شعر به هر موجی که می گفتم ، ص ۷۹۱ .

xxiii - دهباشی ، علی . به نر می باران . ص ۳۷۹ .

xxiv - بازتاب نفس صبحدمان . کلیات اشعار . جلد ۱ . شعر صدای یک تن در این بیابان . ص ۷۴۹ .

#### منابع

۱- ابراهیمی، علیرضا ابراهیم آبادی. اشکی در گذرگاه تاریخ. بررسی محتوای آثار و بیان احوال فریدون مشیری. ناشر قهستان. چاپ اول. ۱۳۸۳ ش.

۲- بلاطه، عیسی. بدر شاکر السیاب حیات و شعره. دار الشؤون الثقافية العامة. بغداد. الطبعة الرابعة. ۱۹۸۷ م.

۳- دهباشی، علی. به نر می باران. جشن نامه فریدون مشیری. انتشارات سخن با همکاری نشر شهاب ثاقب. چاپ اول. تهران. ۱۳۷۸ ش.

۴- علوش، ناجی. دیوان بدر شاکر السیاب. المجلد الاول- المجلد الثاني. دار العوده - بیروت. ۱۹۷۱ م.

۵- عطیه، سمیحه محمد علی محمد، ادراک الاطفال لشبكة علاقاتهم الاجتماعية (دراسة وصفية مقارنة) رسالة ماجستير. جامعة عين شمس. معهد الدراسات العليا الطفولة. ۱۹۹۸ م.

قوی دو شاعر با مادرشان دلالت می کند، حادثه- ی مرگ مادر هر دو به طور مستقیم در زندگی و شعرشان تأثیر گذاشته و بر غالب اشعار عاطفی و حسی شان علی الخصوص بر اشعار سیاب سایه گسترده است از آن جا هر دو شاعر در جوامعی مشابه با صبغی پدرسالارانه می- زیسته اند، رابطه قوی و مستحکم مادر - فرزندی در اشعار این دو به صورتی نمادین و مستقل تغییر صورت یافته است و ما با صورتی نمادین و کهن الگویی از مادر در اشعار آنها مواجهیم. مادر در شعر این دو واجد خصوصیت های کمال یافته ای ایشار و فداکاری است که همیشه برای این دو شاعر آخرین و مطمئن ترین پناه بوده است.

#### یادداشتها

i - کریمی، فرشته. زن در طول تاریخ. ص ۱۴

ii - بلاطه ، عیسی . بدر شاکر السیاب حیات و شعره . ص ۲۱ .

iii - علوش ، ناجی . دیوان بدر شاکر السیاب ، المجلد الاول ، صص ۴۷۴-۴۷۵ .

iv - بلاطه ، عیسی . بدر شاکر السیاب حیات و شعره . ص ۶۲ . نگاه کنید، الغرفی، حسن. کتاب السیاب النثری.

منشورات المكتبة العالمية. بغداد. ۱۹۸۶ م. ص ۱۴ .

v - علوش ، ناجی . دیوان بدر شاکر السیاب . المجلد الثاني . ص ۱۵۱ .

vi - عطیه ، سمیحه محمد علی محمد ، ادراک الاطفال لشبكة علاقاتهم الاجتماعية (دراسة وصفية مقارنة) . ص ۱ .

vii - الیوسف ، یوسف . مجلة العربی . العدد ۲۲۲ مایو ۱۹۷۷ م . ص ۱۱۴ .

viii - علوش ، ناجی . دیوان بدر شاکر السیاب . المجلد الاول . ص ۶۱۵ - ۶۱۶ .

ix - علوش ، ناجی . دیوان بدر شاکر السیاب . المجلد الاول . صص ۶۱۶-۶۱۷ .

x - تموز یا تموز، یکی از خدایان بابل و سومر است که بنا بر اساطیر اگر چه مرده است. در بهار هر سال دوباره بر می خیزد. او با مردوخ و ادونیس یونانی یکی دانسته شده است. (یاحقی، ص ۲۵۵).

xi - الیوسف ، یوسف . مجلة العربی . العدد ۲۲۲ . مایو ۱۹۱۱ م . ص ۱۱۴ .

xii - مشیری ، فریدون . بازتاب نفس صبحدمان . کلیات اشعار. جلد ۱ . دفتر اشعار تشنه توفان . شعر مادر . صص ۱۷۴-۱۷۵ .

- ٦- الغرفى، حسن. كتاب السياب النثرى. منشورات المكتبة العالمية. بغداد. ١٩٨٦م.
- ٧- كريمى، فرشته. زن در طول تاريخ. انتشارات نويد شيراز. چاپ اول. ٣٨٥ ش.
- ٨- مشيرى، فريدون. بازتاب نفس صبحدمان. كليات اشعار. جلد ١. جلد ٢. نشر چشمه. چاپ نهم. تهران. تابستان ٣٨٨ ش
- ٩- مشيرى، مهشيد. چهل سال شاعرى، نگاهى به شعر فريدون مشيرى. نشر البرز. چاپ اول. تهران. ٣٧٥ ش.
- ١٠- يكتا، محمد على شاكرى. آسمانى تر از نام خورشيد. جلد ١. نشر ثالث. چاپ اول. ٣٨٤ ش.
- ١١- اليوسف، يوسف. مجلة العربى. العدد ٢٢٢ مايو ١٩٧٧م.
- ١٢- ياحقى، محمد جعفر. فرهنگ اساطير و داستان واره- ها در ادبيات فارسى. فرهنگ معاصر. تهران. ٣٨٨ ش.

### "Mother" in Badr Shakir and Freedom "Mushiry poetry

Rohollah Hadi,  
Assistant professor, University of  
Tehran  
Falah Hassan Abbas  
Ph. D Student in Tehran University  
Abstract

Badr Shakir AL Sayab and Freedom Mushiry are poets from different literature . Badr Shakir is a famous poet in Iraq and Arab homeland . his poems were translated into foreign languages . Mushiry is also from modern , great Iranian poets . he is famous for Iran and outside . His works were translated into another languages . If you read the poems of these poets you will find that . there is no effect and influence , but they have the same look or view to the Mother . We can say these poets have common sense and feeling in this side .

**Key Words:** Sayab , Mushiry , Mother , Modern poetry Iran and Arab homeland.